

کنت دوگوبینو هم در خاطرات بازگشت به اروپا، نوشته است: «چاپار بختیاری به نام کربلایی جعفر و چند نفر دیگر همراهان من بودند. جعفر از ایل بختیاری بود و نفرت شدیدی نسبت به ترک‌ها داشت.»<sup>۲۱</sup>

ج. پ. فریه، با لباس مبدل از کرمانشاه به مشهد و هرات مسافرت می‌کند، و در ماه مه ۱۸۴۵ (جمادی‌الاول ۱۲۶۱ ه. ق) در نیشابور با اللهیارخان آصف‌الدوله و پسرش محمدحسن خان سالار نشست‌ها برپا می‌دارد و از اخبار تهران بحث و فحص می‌کنند. او می‌نویسد:

آصف‌الدوله، بعد از احوال‌پرسی، از اخبار و اوضاع تهران استفسار کرد. چون از تنفر و ناسازگاری (Antipathy) او با حاجی میرزا آقاسی آگاه بودم، هرچه اندوخته و

به خاطر داشتم در طبق اخلاص نهادم. و او را با خیلی از حقایق و امور آشنا ساختم و آنچه را که می دانستم برای او مفید و جالب خواهد بود، باز نمودم.<sup>۲۲</sup>

زمانی که فریه با آصف الدوله و پسرش جلسات اخبار سیاسی تشکیل داده، طرح‌ها می ریخت و آموزش‌ها می داد، محمدولی خان حاکم یاغی مشهد و ملامهدی یهودی (تازه مسلمان و خبرگزار و وقایع‌نگار وزیرمختار انگلیس در مشهد) را ملاقات می کرد؛ از مرگ میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام متولی باشی آستان قدس، هنوز یک ماه سپری نشده بود.<sup>۲۳</sup>

برای روشن کردن مطلب، قسمتی از نوشته‌های واتسون را نقل می نمایم:

در دستگاه همایونی دو مقام است که متصدی آنها باید در شهر مشهد اقامت کند، این دوتن ناظر و مراقب کار یکدیگرند. والی خراسان را به این نحو مقید کردند و در کنار او شخصی را که به واسطه وضع و نفوذ خود، به هیچ وجه ناگزیر از فرمانبرداری وی نیست، قرار داده‌اند، و آن شخص متولی آستانه امام رضا است که مقید است عقیده وجود عمده‌ای مانند والی خراسان را رعایت کند. آصف الدوله توانست این دو مقام مهم را در خانواده خود جمع کند. وی به شاه عرض کرد که چون سالخورده است می خواهد به امور دینی بعد از مرگ خود بپردازد و باقیمانده روزهای عمر را صرف نگهداری اماکن مقدس مشهد کند. بنابراین وی به مقام تولیت آستانه قدس تعیین و پسر نامدارش سالار والی خراسان شد. ولی هنوز آصف الدوله از صدمه جاسوسی متولی قبلی آسوده نشده بود که مایه شر دیگری موجب زحمتش شد. این شخص محمدحسن خان رئیس طایفه ناردین بود. چه وی به وسیله تقدیم هدایا به شاه که بدون اطلاع آصف الدوله صورت گرفت وسایلی برانگیخت که به حکومت منطقه خود انتخاب شود. ناردین بین مشهد و استرآباد در سرحد دشت ترکمن واقع و تابع حکومت خراسان است. حاکم جدید برای ابراز سپاسگزاری نسبت به سروران خود در تهران، خود را به صورت آفتی در زندگانی دشمنان دیرین ایرانیان درآورد. این جریان را آصف الدوله نتوانست تحمل نماید. از این رو عده‌ای سوار به تحریک او بر ضد رئیس ناردین به آن ناحیه رفتند و دستور قتل او را داشتند. دستورها کاملاً اجرا شد، ولی اللهیارخان آصف الدوله برای این اقدامات، مورد بازخواست قرار گرفت. البته او اتهام قتل محمدحسن خان را رد کرد ولی در هر حال به تهران احضار شد. وی به عذر اینکه کسی برای سرپرستی آستانه نیست از اجرای این دستور

امتناع نمود. همان بهانه‌ای که با تعیین فوری متصدی دیگری برای آن مقام منتفی شد. سپس وی با آهستگی و بی میلی تمام روانه پایتخت شاه گشت ... وقتی به تهران آمد دستور دادند به مکه برود ... ۲۴

آصف‌الدوله زمانی این اقدامات و سرکشی‌ها را انجام می‌داد که فریه هنوز در خراسان بود (صفر ۱۲۶۲) تعیین فوری متولی‌باشی جدید را مؤلف «مطلع‌الشمس» چنین نگاهشته است:

سه هزار و دویست و شصت و دو - حاجی میرزا عبدالله خوئی منشی به تولیت مشهد مقدس از تهران مأمور و آصف‌الدوله که اسم خود را متولی‌باشی گذاشته و والیگری را به حسن‌خان سالار پسر خود تفویض کرده بود احضار به تهران شد و از تهران به مکه معظمه و از آنجا به عتبات عالیات آمده و مجاور گردید. (ص ۳۶۳)

تعیین یک نفر منشی آذربایجانی به سمت متولی‌باشی آستان قدس، برای اخلاک‌گران خراسان گران آمد و برای جامعه آذربایجانی هم که در آن شهر و حومه سربازان جانفشان دولت بودند، گران تمام شد. زیرا عوامل استعمار توطئه کرده متولی‌باشی را با هفتصد سرباز (به احتمال قوی آذربایجانی) قتل عام کردند. درباره این حادثه، به گزارش‌های زیر توجه فرمایند:

... نواب حشمت‌الدوله (حمزه میرزا) در محرم هزار و دویست و شصت و چهار از بوزنجر وارد مشهد شد. بعد از نظم شهر به سمت دشت ترکمان به تعاقب سالار از مشهد بیرون رفتند. در شب بیست و پنجم رمضان آن سال به تحریک میرزا محمدخان بیگلربیگی (برادر سالار) جمعی از الواط شهر به خانه میرزا عبدالله متولی‌باشی ریخته او را برهنه به مسجد گوهرشاد نزد میرزا محمدخان بیگلربیگی بردند و رجب نامی با طپانچه او را به قتل رسانید و ابراهیم سلطان داروغه شهر را که در خانه میرزا هاشم امام جمعه مهمان بود نیز او را الواط به کشتند و قریب به هفتصد نفر سپاهی و غیره در آن شب به قتل رسیدند. (مطلع‌الشمس. ص ۳۶۴)

مؤلف مطلع‌الشمس، در ادامه اخبار فوق اعلام می‌دارد: «سنه هزار و دویست و شصت و چهار - نواب حشمت‌الدوله در ارک مشهد محصور و از بی‌آذوقگی در نهایت سختی می‌گذرانیدند ...» (ص ۳۶۵)

واتسون این خبر را با تعیین همراهان وی، چنین به قلم آورده است: «حمزه میرزا که فقط سه هزار تن سرباز پیاده آذربایجانی در ارگ همراه داشت نتوانست بر ضد سالار که پانزده هزار تن در اختیار داشت، اقدام مؤثری بکند.» (ص ۳۴۱)

در زمان صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر نیز تنها سربازان آذربایجانی بودند که خطه خراسان را از سلطه آشوبگران بیگانه پرست محافظت می‌کردند، و سالار تنها واهمه و نگرانش از سربازان آذربایجانی بود.

گ. واتسون، می‌نویسد:

امیرکبیر قاصدی به آن شهر حامل پیغام و نامه مسالمت‌آمیز به سران آنجا فرستاد ... سالار قاصد را به تهران عودت داد با پیشنهادی مبنی بر اینکه پسر فتحعلی شاه والی خراسان و سالار وزیر او بشود و دستور عقب‌نشینی سربازان آذربایجانی را بدهند ولی امیر این شرایط را نپذیرفت. (ص ۳۵۳)

سرانجام کار سالار، بنابه نوشته واتسون: «سالار به آستانه امام رضا پناه جست که از آنجا قهراً اخراج گردید و به وسیله سربازان شقاقی دستگیر شد.» (ص ۳۵۶)

سربازان آذربایجانی در زمان عباس میرزا و محمدشاه و میرزاتقی خان امیرکبیر، سینه‌های خود را سپر بلا کرده با نهایت مردانگی در شهرهای کرند و کرمانشاه و لرستان و خراسان و غیره یاغی‌گران سرسپرده انگلیس را منکوب ساختند و نقشه‌های استعماری بریتانیا را بلااثر گذاشتند. فداکاری‌های آنان در راه حفظ استقلال و آزادی ایران، مطلوب استعمار نبوده، از این رو مأمورین انگلستان حق دارند از آذربایجانیان بدگویی کنند. این مردم فارسی‌زبان ایران نبودند که از سربازان آذربایجانی نفرت و انزجار داشتند بلکه عمال انگلیس بودند که از آذربایجانی‌ها زخم خورده، حاکم و سرباز آذربایجانی را به مردم عامی، ظالم و زورگو معرفی می‌کردند تا از اختلاف توده‌ها بهره‌برداری نمایند.

بعضی از نویسندگان، بدون توجه به توطئه و طرح‌های بیگانگان، به استناد منابع ساخته و بی‌اعتباری چون *نسخ‌التواریخ* و *روضه‌الصفاء* و *تاریخ نو*؛ اغتشاش و آشوب شهرستان‌ها را ناشی از عدم لیاقت و کاردانی حاج میرزا آقاسی دانسته و نوشته‌اند:

بعد از فوت محمدشاه، در بسیاری از ایالات و ولایات از قبیل خراسان - فارس - کرمانشاه - لرستان انقلاب و آشوب روی داد و مردم بر حکام و دست‌نشانندگان حاج

میرزا آقاسی از قبیل جمشیدخان ماکویی حاکم بروجرد و محب علی خان ماکویی حاکم کرمانشاه شورش کردند و آنان را از شهر بیرون راندند... (رجال بامداد، ج ۲، ص ۲۰۸)

حاج میرزا آقاسی، هرگاه از آسمان ملائکه هم نازل می‌کرد و به شهرهای مذکور می‌فرستاد، بازهم اغتشاش و ناامنی روی می‌داد. باید توجه داشته باشیم که:

مسافرت ج. فریزر در آغاز جلوس محمدشاه به خراسان و بلافاصله به کردستان حکاری و سلیمانیه و بغداد - حرکت و گشت ه. رالینسون از تبریز به سلیمانیه، و از پل ذهاب به لرستان - مسافرت دو ماهه کلنل شیل به رواندوز و سلیمانیه - سفرهای پرماجرایی میتفورد به خراسان ولایارد به لرستان - مأموریت مخفی ج. پ. فریه در کرمانشاه به ویژه خراسان و هرات - برای چه منظوری بوده‌اند؟

همه این گشت‌ها و تلاش‌ها برای واداشتن و ستیزگر ساختن امیران محلی به سرکشی و یاغیگری، اغوای عشایر و ایجاد آشوب و ناامنی و مآلاً رسیدن به هدف‌های استعماری بوده است.

اگر حاج میرزا آقاسی را بناحق نالایق و جانبدار ماکویی‌ها و صوفی مسلک بی‌تدبیر بدانیم، دیگر نمی‌توانیم در لیاقت و کاردانی و پاکدامنی میرزا تقی خان امیرکبیر شک و تردید نماییم. آیا بعد از حاجی، عمال استعمار امیرکبیر را اجازه دادند به راحتی برنامه‌های اصلاحی را به مرحله اجراء درآورد و کشور را از ناامنی نجات دهد؟ همین فریه فرانسوی مأمور مخفی انگلستان، بعد از مراجعت از ایران هم بر علیه مصالح کشور در مطبوعات خارجه اخبار کذب و ناروا می‌نوشت و از دسیسه و دروغ باز نمی‌ایستاد. امیرکبیر مجبور شد نامه‌ای به مصلحت‌گذار استانبول بنویسد و از دولت فرانسه و مطبوعات عثمانی گلایه نماید.<sup>۲۵</sup>

خدمات فوج‌های آذربایجان در راه استقلال کشور، و مبارزه با یاغیان محلی و عمال انگلیسی در شمال و جنوب ایران را، از نوشته‌های سفرنامه‌نویسان ایرانی هم می‌توان دریافت.

در کتاب «سه سفرنامه» آنگاه که «روزنامه مسافرت هرات» را می‌خوانیم، در صفحات متعدد آن، از نظم و حرکات سواران شاهسون سیف‌الله خان - فوج قراچه‌داغ

محمدعلی خان سرتیپ سربازان قراچه‌داغ جعفرقلی خان میربنج در زمان حکومت حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا در خراسان، آگاه می‌شویم، که چگونه با جانفشانی و فداکاری در منطقه خراسان برای مردم امنیت و آسایش ایجاد کرده، خودی و بیگانه را به تحسین واداشته بودند.

اگر نوشته‌های آرمینیوس وامبری نمی‌بود، شاید آن همه مندرجات «روزنامه مسافرت هرات» را گزارش‌های مبالغه و اغراق تصور نموده و منشی را مدّاح دربار قاجار تلقی می‌کردیم. ولی ابوالقاسم طاهری، با آوردن نوشته و نظریات وامبری، بر ارزش سفرنامه افزوده است  
آ. وامبری، می‌نویسد:

هنگامی که من از مشهد به عزم تهران حرکت می‌کردم سلطان مراد میرزا والی خراسان بود. بزرگ‌ترین تعریفی که در حق وی می‌کردند آن بود که چنان راه‌ها را امن ساخته بود که کودکی می‌توانست با اطمینان خاطر یک سینی پر از اشرفی به دست گیرد و جاده بین مشهد و تهران را طی کند و یک موز سرش کم نشود. آنچه درباره وی می‌گفتند اغراق نبود، زیرا در سراسر کشور ایران والی یا حکمرانی وجود نداشت که مانند حسام‌السلطنه نیرو و نبوغ خویش را وقف ایمن ساختن شاهراه‌های کشور و یا ترویج و بسط بازرگانی کند. کاپتین مارش انگلیسی، که هفت سال پس از وامبری به مشهد رسیده و حسام‌السلطنه را دیده است همین مطالب را تأیید می‌کند.<sup>۲۶</sup>

در همان کتاب و مجموعه «سه سفرنامه»، سید محمد لشکرنویس، از لشکرکشی ارتش به مرو، و حوادث سال  $\frac{۱۲۷۶}{۱۳۳۷}$  ه. سخن رانده است. در این لشکرکشی عمده قشون ایران را افواج زیر تشکیل می‌دادند:

۱. فوج مراغه به فرماندهی خدادادخان سرتیپ.
۲. فوج‌های اردبیل و مشکین به فرماندهی حسینعلی خان سرتیپ.
۳. سوار شاهسون بغدادی به سرکردگی فتحعلی خان.
۴. فوج شانزدهم شقاقی به فرماندهی رحمت‌الله خان شقاقی.
۵. سوار چهاردولی آذربایجان پیش قراول اردو.
۶. فوج خوی.
۷. سوار قورت بیگلو و مقدم آذربایجان.<sup>۲۷</sup>

در جنگ ایران و انگلیس در محمره، سربازان آذربایجان از بهترین مدافعان آن شهر

بودند.

از نامه شاه به احتشام‌الدوله، مورخ ۲۵ محرم ۱۲۷۲ هـ. ق: «تیمور پاشاخان سرتیپ فوج سوار ماکو، با ده عراده توپ اعزام گردید. مشارالیه آدم کاردان و خدمتگذار است...»<sup>۲۸</sup>

از نامه مورخ ۱۷ صفر ۱۳۷۲ میرزا آقاخان معتمدالدوله به احتشام‌الدوله: «...نواب والا می‌داند که همه این افواج مأمور، نسبت به سایر افواج زبده و منتخب و کارآمدند. فوج بهاداران در حقیقت میان افواج آذربایجانی ممتاز است...»<sup>۲۹</sup>  
خاطرات و اسناد حسین قلی‌خان نظام السلطنه مافی نیز، در این زمینه، در خور اعتنا می‌باشد:

در سنه ۱۲۷۵ هـ. ق، ایالت فارس را به شاهزاده حسام‌السلطنه دادند و در خدمت شاهزاده رفتیم... در آن سفر به واسطه آنکه مردم سرحدات شاهزاده را فاتح خراسان و هرات شناخته بودند، علاوه بر اقتدار و اختیاری که دولت داده بود، چنان رعبی در قلوب مردم بود که اگر یک فراشی را به تمشیت امر خطیر یا نظم سرحدی می‌فرستادند، برحسب دلخواه صورت می‌گرفت. (ص ۳۲)

در سنه ۱۲۷۸، بعد از واقعه مرو، رأی همایونی و اتفاق وزرای سته بر این تعلق یافت که، اصلاح و نظم و خراسان، جز از شخص حسام‌السلطنه در قوه احدی نیست... در اواخر سال ۱۲۷۸ وارد خراسان شدیم...» (ص ۳۳). و امبری در سال ۱۲۸۰ خراسان را دیده و تمجید کرده است.

«... در سنه ۱۲۸۱، سپهسالار (میرزا محمدخان قاجار دولو) به مقام صدارت عظمی رسید. به واسطه عداوت دیرینه‌ای که با شاهزاده و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه داشت، اسباب عزل او را به این عنوان فراهم آوردند که، باید ایالت خراسان با پسر شاه باشد، جلال‌الدوله را که برادر اعیانی ظل‌السلطان بود، حاکم کردند... شاهزاده احضار به تهران شد... بعد از ورود شاهزاده به تهران که نصب آن هیأت آشکار و عزل شاهزاده محقق شد، به صوابدید شهاب‌الملک نایب‌الایاله، چاپارخانه‌ها را قدغن کردند به کسی اسب ندادند. از سوار شاهسون هم، در سر راه‌ها مستحفظ گذاشتند که کسی به خراسان نیاید. به این عنوان که شاهزاده می‌فرستد و در خراسان تولید اغتشاش و فتنه می‌کنند.» (ص ۳۸)

نکته قابل توجه در این نوشته، این است که، آنگاه که قدرت و حکومت به دست دار

و دسته ظل السلطان انگلونیل می‌افتد، دیگر سوار شاهسون را به خراسان راه نمی‌دادند و آن همه جانفشانی‌های آنان را در راه تأمین امنیت استان نادیده گرفته و فتنه‌گری معرفی می‌کردند.

در سال ۱۳۰۵ ه. ق، بعد از این‌که تمام ایالات و ادارات را بجز اصفهان از ظل السلطان گرفتند، حکومت عربستان و بختیاری و سپس فارس و لرستان به نظام السلطنه مافی محول شد. نخستین کسی که تمرد نشان داد امامقلی خان بختیاری بود. نظام السلطنه برای انقیاد او به قلعه چخاخور که مأمن امامقلی خان بود، رفت. در این لشکرکشی سواران دویرون و شاهسون خمسه، به فرماندهی سیف‌الله خان سرتیپ، محمودخان یاور، و آقاجان خان سرتیپ، زبده‌ترین نفرات نظامی نظام السلطنه را تشکیل می‌دادند. (ص ۱۲۱ و ۱۲۷)

محافظت چادر شخصی نظام السلطنه و امامقلی خان مغلوب و تحت نظر، به عهده بیست نفر سوار شاهسون محول شده بود. (ص ۱۴۰)

میرزا رشید ادیب‌الشعرا نیز در «تاریخ افشار» چنین می‌نگارد:

... چون در این ایام فرمانفرمایی خاک فارس به عهده حاج حسام السلطنه سلطانمراد میرزاین نایب‌السلطنه بود و نواب معزی‌الله سپاه برای حفظ و حراست مملکت مزبور از دربار شاه خواسته بود. اولیای دولت صواب دیدند دو فوج مراغه را با سرتیپی امامقلی خان سرتیپ برادر یوسف خان شجاع‌الدوله که در ارومیه بود از ارومیه احضار و مأمور فارس دارند ..... او معجلاً عازم دارالخلافت شد و از آنجا به فارس روانه رکاب حاج حسام السلطنه گردید و در مدت دو سال و متجاوز مصدر خدمات و متحمل زحمات بود. (تاریخ افشار - ص ۵۰۰)

در همان هنگامی که، وامبری، از حسن خدمت و ایجاد امنیت سلطان مراد میرزا در خراسان تعریف و تمجید می‌کرد و سفرنامه‌نویس هرات، در صفحات متعدد، از نظم و رعایت سربازان شاهسون سخن‌ها می‌راند؛ جهانگردان آلمانی و سایر خاطره‌نویسان آن عصر نیز، از خدمات سلطان مراد میرزا و سربازان ترک‌زبان در استان‌های شیراز و کرمان، مطلب‌ها می‌نگاشتند.

دکتر هنری، بروکش، می‌نویسد:



ساخلو و قوای متمرکز در شیراز در زمان اقامت ما (اوتبر ۱۸۶۰) از دو فوج یا هنگ تشکیل می‌شد که هر یک متشکل از هشتصد نفر می‌شدند. یکی از آنها فوج عربستان و دیگری فوج آذربایجان بود و هر روز صبح و شام صدای شیپور و موزیک آنها را از سربازخانه‌هایشان می‌شنیدم. حاکم و والی شیراز سلطان مراد میرزا بود. (ص ۴۶۸). شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه درجه ژنرالی داشت و در لشکرکشی ایران به هرات فرمانده کل قوای ایران بود و به فتوحات درخشانی دست یافته بود. وی اطلاعات باورنکردنی از اوضاع سیاسی و نظامی اروپا داشت و برخلاف سایر شاهزادگان و رجال ایرانی، مردی دانشمند و مطلع به نظر می‌رسید، سئوالات دقیق و پخته‌ای می‌کرد که میزان اطلاعات و دانش او را نشان می‌داد.<sup>۳۰</sup>

دکتر پولاک نیز در همان اوان در ایران بسر می‌برد، نوشته است: «سربازان اغلب از قبایل ترک‌نژاد (ایلات) شمال مملکت، اهل آذربایجان مراغه همدان و خمسه هستند.»<sup>۳۱</sup>

از روزنامه «اخبار وقایع مملکت فارس» محرم ۱۲۷۶ ه. ق: ۲  
و در این اوقات وفور نعمت در تمامی مملکت فارس از هر اجناس مأکوله به سرحد کمال و در کمال ارزانی نرخ تسعیرات ... اهالی مملکت مذکور از روز ورود نواب اشرف والا حسام‌السلطنه کمال آسودگی را بهم رسانیده‌اند و در کمال اطمینان قلب و خوشوقتی مشغول کسب کاسبی و رعیتی و دعاگوی ذات همایون شاهنشاهی بوده و می‌باشند.

از همان منبع، وقایع ذی‌قعدة ۱۲۸۸ ه. ق:  
مقرب‌الخاقان فتحعلی‌خان سرتیپ سواره شاهسون بغدادی که مأمور ساخلوی شیراز بود در روز بیست و چهارم شهر ذی‌قعدة‌الحرام با سیصد نفر سواره جمعی خود وارد شیراز گردید. چون در راه بسیار خوب و به قاعده و در نهایت نظم حرکت نموده در هیچ یک از منازل سیورسات نخواسته و در نهایت معقولیت حرکت نموده، جناب جلالت‌مآب والی صاحب‌اختیار مملکت فارس<sup>۳۲</sup> از این معنی نهایت خوشوقت شده، در ورود معزی‌الیه کمال مهربانی به او فرمود و از برای خود معزی‌الیه و سواره همراه او منزل تعیین نمود.<sup>۳۳</sup>

از سفرنامه تلگرافچی فرنگی:

یک فرسخ به کرمان مانده تقی خان سرهنگ فوج کرمانی را ملاقات کردیم. ترک است ولی آدم بسیار خوب صادقی می باشد..... از شال‌های بافت کرمان، نمونه‌ها به تهران فرستاده و پیشنهاد کرده است که لباس سربازان فوج از شال‌های کرمان تهیه شود تا فقرای دستباف کرمان به نوا برسند. هنوز جواب نرسیده است..... یک فوج در کرمان بود که به فوج قدیم کرمان مشهور است و تقی خان سرهنگ آن فوج بود و بسیار مواظب. مثل رفیق و پدر با سربازها رفتار می‌کرد.<sup>۳۴</sup>

نظریه کلنل سی.ام. مک گرگر:

بهترین هنگ‌ها بی تردید شامل آذربایجانی‌ها است که از وفادارترین سربازان جنگجوی ایرانی هستند. در میان لشکر مشهد یک هنگ سواره نظام بود که افراد آن از شاهسون که یک قبیله بزرگ ترک‌نژاد است و از مشکین شهر و اردبیل در استان آذربایجان انتخاب شده‌اند، تشکیل شده بود. این افراد بسیار بد تجهیز شده بوده و هرچند افراد خوبی بودند.

کلنل سی.ام. مک گرگر - شرح سفری به ایالت خراسان. ترجمه مجید مهدی‌زاده،  
ص ۲۶۷ انتشارات آستان قدس - ۱۳۶۶

بدان سال‌هایی که عمال انگلیس در استان‌های کردستان، لرستان، خراسان، فارس و خوزستان تخم نفاق و فساد می‌افشانند و ارتش دوران عباس میرزا را از هم پاشیده و نابود می‌کردند، در آذربایجان نیز روس‌ها ایلات چادرنشین را که مرزداران دلیر و رزمندگان معروف میهن‌مان بودند، به سوی خود جذب کرده نیروهای مقاومت و محافظت ما را از بین می‌بردند.

س. بنجامین، نخستین سفیر امریکا در ایران، چنین می‌انگارد:

یک قسمت بزرگ قشون ایران، خصوصاً سوار، از همین طوایف گرفته می‌شود، اگرچه آنها از سربازی اکراه و امتناع دارند، ولی بعد از این که قبول خدمت می‌کنند، سربازهای خوب می‌شوند.

به واسطه عهدنامه مخصوصی که دولت ایران با روس بسته است، چهل هزار نفر از این طوایف که غالب آنها شاهسون هستند، و چراگاه آنها در شمال غربی سرحد واقع شده، اجازه دارند از سرحد روس عبور نموده، در فصل تابستان، گله‌های خود را در چراگاه خرم اطراف رود ارس، یعنی جنوب قفقاز بوده، بچرانند.<sup>۳۵</sup>

ابوالفضل نبئی، با آوردن نوشته‌های فوق، می‌نویسد:

البته روس‌ها از این موضوع اغراض سیاسی داشتند. زیرا، اولاً متوجه شده بودند که بیشتر سپاهیان ایران از افراد شاهسون‌ها هستند. با حمایت از آنان و جلب آنان به سوی خویش، می‌خواستند سپاه ایران را تضعیف نمایند. دیگر این که سران این قوم را با تطمیع و تحریص طرفدار خود کنند و در مواقع به خصوص با آلت دست قرار دادن آنان، اغراض سیاسی خویش را اعمال نمایند.<sup>۳۶</sup>

س. بنجامین، در خاطرات خود، دیگر بار اظهار نظر می‌کند:

... وسیله دیگری که دولت روس به واسطه آن، می‌خواهد در امور داخله ایران مداخله کند، این است که طوایف بادیه‌گرد، از آن جمله طایفه شاهسون را، به سوی خود جذب می‌نماید، و می‌گذارد که از ساحل شمال غربی ایران عبور کرده، و به خاک روس داخل شوند. قصدش این است که آنها را در آنجا نگاه دارد. چون بهترین سربازهای قشون ایران، از همین طایفه گرفته می‌شوند. مراد و قصد دولت روس در این امر، هویدا می‌گردد.<sup>۳۷</sup>

صحت اظهار نظر بنجامین، درباره قصد دولت روس و نگهداری شاهسون‌ها، در گزارش امیرنظام به شاه، تأیید می‌شود:

تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. دستخط مبارک تلگرافی زیارت شد و از ظهور مراجع شاهانه بر مراتب مفاخرت و مباهات این چاکر نثار افزود. جواب مقررات علیه همایونی را بدین تفصیل عرض می‌نماید: اغلب و اکثر طوایفی که از ایل شاهسون به مغان رفته بودند، چه به واسطه اقدامات روس و چه به واسطه اهمتات مأمورین خودمان، مراجعت کرده فقط چهار طایفه دیگر از آنها مانده و تا بحال مراجعت نکرده‌اند. از قراری که میرپنجه تحریراً و تلگرافاً اطمینان داده آنها را نیز مراجعت خواهد داد.

اما چنانکه سابقاً عرض شده، مأمورین روس نسبت به همه طوایفی که به آن طرف رفته‌اند بی‌اعتدالی زیاد کرده‌اند. علاوه بر ضبط اسباب و اشیاء آنها، زیاده بر بیست هزار گوسفند آنها را ضبط و تصرف کرده و خسارات زیادی بر آنها وارد آمده. اگرچه این چاکر از یک طرف بر طبق اظهارات وزارت جلیله، به میرپنجه تلگراف نموده و تأکید کرده‌ام که استرداد اموال و اغنام شاهسون را از مأمورین سرحد روس

بخواهد و از طرف دیگر نیز شرحی مفصل به معین‌الوزاره نوشته به تفلیس فرستادم که از حکومت قفقاز استرداد اموال و اغنام شاهسون‌ها به هیچ وجه اقدامی مشاهده نمی‌شود. لازم است که از وزارت خارجه مجدداً در این باب که نهایت اهمیت دارد اظهار شود که استیصال جمعی کثیر از شاهسون‌ها شده است.<sup>۳۸</sup>

در رساله خطی «اوصاف الاشراف» که از کارهای یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه ایران (در سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ه. ق) خبر می‌دهد، سند دیگری مربوط به تلاش روس‌ها در جذب و نگهداری شاهسون‌ها، ثبت شده است. بدین شرح:

میرزا محمودخان، مستشار سفارت پطر را که جلفی و سفاهت و خبط‌کاری‌های او واضح و با خیالات روس‌ها همراه است؛ (چنان که وقتی در فقره «شاهسون» بدون اجازه دولت، خودسر قرار داده بود که کلاً تحت حکومت روس‌ها باشند و روس‌ها مالیات آنها را وصول کرده، چیزی هم به دولت ایران بدهند» که به دستخط مبارک مرقوم شده بود: بسیار بسیار گه خورده است این فضولی را کرده است - دوهزار تومان گرفته وزیرمختار کرده است که محل حیرت همه سفرای خارجه شده.<sup>۳۹</sup>

همزمان با تلاش و تهاجم روس‌ها برای از بین بردن قدرت نظامی ایلات و عشایر رزم‌آور و آذربایجان. دولت انگلستان نیز یکی از برنامه‌های استعماری دیرینه را که در زمان محمدشاه نتوانسته بود به مرحله اجراء درآورد؛ در آغاز دهه هفتم قرن نوزدهم به مرحله عمل و استفاده رسانید و بهره‌های کافی برد.

پیش‌تر معروض افتاد که، هنری، رالینسون با اظهار تأسف از فرصت‌های از دست‌رفته، نوشته است:

اشتباه بزرگ و سیاسی ما این بوده که در مسئله جانشین شاه، خود را طرفدار گروه آذربایجانی نموده و کمک کردیم که از خانواده عباس‌میرزا کسی به سلطنت رسید.

(انگلیس و روس در شرق، ص ۵۱) کلنل استوارت هم چنین نگاشت:

«خبط و اشتباهات دولت انگلیس، باعث هوشیاری محمدشاه شد تا مراقبت‌های بیشتری را معمول دارد. شاه دریافت که دولت بریتانیا می‌توانست یکی از شاهزاده‌ها (پسران حسنعلی میرزا) را در فارس به سلطنت رساند. حالا از گذشته به افسوس یادکردن فایده‌ای ندارد. این کار از لحاظ سیاسی، سال‌ها قبل، حتماً می‌بایست به انجام می‌رسید، حتی اگر منجر به بروز جنگ داخلی در ایران می‌شد.

ما می‌توانستیم در آن موقع کمک مؤثر نماییم به جای اینکه پسر عباس میرزا (زاده و بزرگ شده آذربایجان) بر اریکه سلطنت نشیند و هوادار روس‌ها باشد، یکی از شاهزاده‌های شیرازی را به تاج و تخت برسانیم. (استوارت، ص ۳۲۷)

دولت انگلستان با عزل و قتل امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری را بر مسند صدرات نشانده و به دست وی افغانستان را از ایران جدا کرد. سپس با خاطری آسوده از مسئله هرات، به حمایت و تقویت ظل‌السلطان پرداخت و رقیب نیرومندی برای سلطنت مرکزی در جنوب کشور پرورش داد و به قدرت رسانید. با حکمرانی ظل‌السلطان بر ۱۴ شهر استان‌های جنوبی و غربی کشور، و تشکیل ارتش ویژه با اونیفورم آلمانی و تجهیزات مدرن، انگلیسی‌ها توانستند پای سربازان آذربایجانی و سواران شاهسون را که در سه فقره حکومت حسام‌السلطنه در فارس، قشون همراه حاکم را تشکیل می‌دادند، از استان‌های جنوبی ایران نیز قطع نمایند. در این مورد نوشته‌های احتشام‌السلطنه در خور دقت می‌باشد.

... حکومت نصف ایران با این شاهزاده بود، از بنادر جنوب و یزد و فارس و خوزستان گرفته تا لرستان و اصفهان و بروجرد و گلپایگان، خوانسار و سرپرستی ایلات بختیاری و قشقایی و ممسنی و الوار و گُرد و غیره تحت فرمان او بودند، و در آن مناطق، فعال مایشاء و مختار مطلق بود. سپاه مخصوصی از سواره و پیاده با لباس مشخص و سلاح‌های جدید تشکیل داده بود و همچنین یک دسته گارد شخصی سوار، که افراد آن عموماً غلامان سیاه و فرمانده ایشان با «غریب‌خان سیاه» بود، که تماماً غرق در اسلحه و با زین و یراق و زیور طلا و لباس‌های بسیار شیک و تمیز، همه وقت در رکاب خود شاهزاده حرکت می‌کردند.

ادارات و مناطق تحت فرمان شاهزاده، منظم و مستقل بود و روزبه‌روز بر اعتبار و اقتدار او افزوده و از قدرت مرکز کاسته می‌شد. ترتیبات حکومتی و استیلاء نفوذ او، کم‌کم، اسباب بعضی حرف‌ها و حدسیات شده بود.

احتشام‌السلطنه، در ادامه خاطرات، از عزل ظل‌السلطان و خلع قدرت از او، چنین می‌نگارد:

در روز موعود، که شاه در پارک ظل‌السلطان میهمان بود، شاهزاده با دبدبه و نمایش زیاد شاه را پذیرفت. عادتاً هر وقت شاه در شهر مهمان یکی از شاهزادگان و اعیان

بود. غلامان و نفرات پس از ورود شاه به جایی که دعوت داشت، مرخص می‌شدند و عصر مجدداً می‌آمدند تا در التزام رکاب شاه در مراجعت به قصر سلطنتی باشند... در آن روز عده‌ای سوار فوق‌العاده همراه بودیم و مخصوصاً غلامان آذربایجانی را ملتزم رکاب ساختیم و وقتی شاه در پارک ظل‌السلطان پیاده شد برخلاف عادت فرمان داد، غلامان مرخص نشوند و همانجا بمانند...<sup>۴۰</sup>

در خاطرات حاج سیاح هم آمده است:

ظل‌السلطان ثروت بی‌پایان جمع کرده از قرار معروف بیشتر از ده کرور در بانک انگلیس دارد و املاکی که در اصفهان و غیره دارد بیشتر از آن است. می‌گویند مخفیانه اسلحه زیادی هم تهیه کرده است.

همزمان با اقدامات پیشرفته انگلیسی‌ها در جنوب، روس‌ها نیز در تهران و آذربایجان بریگاد قزاق تشکیل دادند. عملاً قدرت نظامی نیروهای ایلات را کاسته و بر نفوذ قزاق‌ها افزودند.

اگر در گذشته سربازان آذربایجان: ایلات شاهسون، برای تأمین امنیت کشور، به استان‌ها فرستاده می‌شدند؛ از این به بعد، در اختیار حکمرانان محلی آذربایجان قرار گرفته و چه بسا مأمور اجرایی نیت سودجویانه حاکم و عامل زورگویی و شرارت هم شدند.

چون میسیونرهای مسیحی، در آذربایجان مدت یکصد سال تمام در تلاش و تبلیغ بوده و در اغلب پیشامدهای سیاسی و اجتماعی این استان دست و دخالت داشتند، شرح ماجرای آنان در مبحث و مقاله موجز نمی‌گنجد. از این رو، در بخش‌های جداگانه، تاریخچه و قسمت‌هایی از عمل‌کرد آنان را بررسی می‌نماییم.

## پی‌نوشت‌ها

۲۰. لایارد، هنری. *سفرنامه لایارد*. ترجمه مه‌راب امیری. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۷، ص ۲۷۳.  
لایارد توضیح می‌دهد: شاه و عمال حکومتی همه از نژاد ترک هستند ولی بختیاری‌ها از نژاد خالص ایرانی می‌باشند.

۲۱. گوبینو. کنت دو. سه سال در آسیا. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: کتابسرا، ۱۳۶۷، ص ۴۶۳.
22. Ferrier, J.P. *Op. Cit.* p. 108.
- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. ج ۲، ص ۵۶۷.
۲۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن. المطلع الشمس. وقایع سال ۱۲۶۱ ه. ق.
۲۴. واتسون، گرنت. مأخذ پیشین. ص ۳۲۰ و ۳۲۱.
۲۵. آدمیت، ف. امیرکبیر و ایران. ص ۵۷۱.
۲۶. طاهری، ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان. تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۶ وامبری، آرمنیوس. سیاست درویشی دروغین. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.
- محمدکاظم امام، مؤلف «مشهد طوس» در صفحه ۳۴۱ مرقوم می‌دارند:
- اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار به اشاره و صوابدید میرزا تقی خان امیرکبیر، منشور حکومت و ایالت خراسان را به نام سلطان مراد میرزا حسام السلطنه صادر کرد و او را با افواج نصرت مراغه، فوج ماکوئی، فوج شقاقی، فوج افشار، فوج شاهسون با توپخانه و مهمات جنگی و بصوب خراسان گسیل داشتند.
۲۷. سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد). به اهتمام قدرت‌الله روشنی و زعفرانلو. تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶. ص ۷۵ تا ۱۴۴).
۲۸. مجموعه خطی ۱۲۴ ب، دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ورق ۱۱۳.
۲۹. مجموعه خطی ۱۲۴ ب، همان مأخذ، دانشگاه تهران، ورق ۱۹۶.
۳۰. بروگش، هنریش. سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه مهندس کردبچه. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸. ص ۴۷۶.
۳۱. پولاک، یاکوب ادوارد. سفرنامه پولاک. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۳۹.
۳۲. «در ماه جمادی‌الاول این سال (۱۲۸۸ ه. ق) ... سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان از شیراز به عزم دارالخلافه تهران حرکت فرموده و در روز پانزدهم ماه رجب این سال وارد تهران شدند و حکومت مملکت فارس به استقلال به جناب جلالتماب محمدقاسم خان والی مقرر و برقرار گردید.» (تاریخ فارسنامه ناصری ص: ۳۳۰).
۳۳. «اخبار فارس در عصر ناصری»، به اهتمام کرامت رعناحسینی. فرهنگ ایران زمین. جلد ۲۶، تهران: ۱۳۶۵، ص ۳۶۲ تا ۳۷۰.
۳۴. «سفرنامه تلگرافچی فرنگی». به اهتمام ایرج افشار. فرهنگ ایران زمین. جلد ۱۹، تهران: ۱۳۵۲، ص ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱.
۳۵. پنجامین، ساموئیل کرین ویلز. ایران و ایرانیان. به اهتمام رحیم ملک‌زاده. تهران: نشر بابک، ۱۳۶۳، ص ۱۹۳.



۳۶. نبئی، ابوالفضل. «شاه‌سیون (السیون) های آذربایجان» تحقیقات جغرافیایی. انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد: ۱۳۶۶، شماره ۱ سال دوم.
۳۷. بنجامین، س. مأخذ پیشین. ص ۵۴۲ و ۵۴۳.
۳۸. منشآت امیرنظام. تبریز: چاپ سنگی، حاج احمدآقا تاجر کتابفروش، ۱۳۳۱ ه. ق، ص ۱۹۵.
۳۹. اوصاف الاشراف. نسخه خطی نگارنده. ص ۸.
- اعتمادالسلطنه، در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «شنبه ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۳ - از آنجا خدمت شاه رسیدم، بسیار دیروز و امروز شاه پریشان هستند. این شاهسون که در مغان سکنی دارند سه هزار خانوار به خاک روسیه پناه بردند، خاطر مبارک متغیر است.» تاریخ رجال ایران. ج ۴، ص ۴۴۸.
۴۰. خاطرات احتشام‌السلطنه. به اهتمام سیدمحمد مهدی موسوی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
۴۱. حاج محمدعلی سیاح. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت. به کوشش حمید سیاح. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۶، ص ۲۷۸.